**نقد کتاب: رویدادهای شهر سنگی**

**کزازی، میرجلال الدین**

میرجلال الدین کزازی‏ اسماعیل کاداره سرشناسترین نویسندهء آلبانی در روزگار ماست.ادب امروزین آلبانی را در جهان،با نوشته‏های او می‏شناسند.داستانهای او از البانیایی به زبانهای دیگر جهان ترجمه و چاپ شده است.چنان‏که یکی از داستانهای پرآوازه‏اش به نام«سردار سپاه مرده»در بیش از پانزده کشور ترجمه شده است و به چاپ رسیده.

اسماعیل کاداره به سال 1936 در«گژیروکاستر»،شهری در جنوب آلبانی،در خانوادهء کارمندی فروپایه به جهان آمد.در اوان جنگ دوم جهانی،زادگاه او چندین بار،به‏ تصرف ایتالیاییان،یونانیان،نیروهای واپسگرای آلبانیایی و آلمانیان درآمد.سرانجام به دست‏ چریکهای آلبانی آزاد شد.اسماعیل کاداره،پس از آموزش ابتدایی و متوسطه در زادگاهش، در دانشکدهء ادبیات تیرانا به آموزش عالی همت گمارد؛و پس از به دست آوردن دانشنامهء خویش،تحصیاتش را در آموزشگاه ادب گورکی،در مسکو،دنبال کرد؛و به سال 1960، زمانی که آلبانی پیندهای فرهنگی و سیاسی خویش را با شوروی می‏گسیخت،آن آموزشگاه را وانهاد.

این نویسنده آلبانیای چندین دفتر شعر،گزارش،جستار،نیز چند داستان را تاکنون‏ نشر کرده است.در آن میان،داستانهای سردار سپاه مرده(1966)،طبلهای باران(1970)، رویدادهای شهر سنگی(1971)،کاردها(1990)شایستهء یاد کرداند.

اسماعیل کاداره چندی نیز به روزنامه‏نگاری روی آورده است؛و با چندین ماهنامهء ادبی‏ همکاری داشته است.چند سالی است که او بیشترین زمان و توان خویش را در کار نویسندگی‏ کرده است.وی عز هموندان«رهبری اتحادیهء نویسندگان و هنرمندان آلبانیک»نیز شمرده‏ می‏آید.

اسماعیل کاداره که در شمار روشن‏اندیشان و پیشتازان فرهنگ نو در آلبانی است،در گفت‏وشنودی چند ساعته با خبرنگاران که در تیرانا انجام گرفته است و در روزنامهء«آوای‏ جوان»(شمارهء 21 مارس 1990)به چاپ رسیده است،دیدگاههای خویش را دربارهء دمکراسی،فرهنگ،ادبیات و جز آن بازنموده است.بخشی از این گفت‏وشنود،با نام‏ «اسماعیل کاداره جزمیّتهایی را که در راه بهروزی،آزادی و دموکراسی موانعی پدید می‏آورد، آشکار می‏سازد»،در روزنامهء«لوموند»(شمارهء چهارم آوریل 1990)به چاپ رسیده است.در این گفت‏وشنود آمده است:

کاداره می‏افزاید:دموکراسی،فرهنگ،عدالت و حق در شمار ارزشهای‏ بنیادین ملتهایند؛و هرکس می‏باید،در حد توان خود،هر روز و هر ساعت،برای‏ آنکه این سامان ارزشی برتری یابد و در همه جا گسترده شود،بکوشد.می‏باید که‏ این فرهنگ،به بایستگی،به کار گرفته شود و نیروهای تیرهء واپسگرایی را که در برابر آن می‏تایستند،به زانو درآورد؛در فرو کوفتن این نیروها نباید درنگ و تردید کرد،زیرا به این شیوه است که تمدن گرانمایهء آلبانیک از نو با پیشرفت و تعالی‏ پیوند خواهد گرفت.

نویسنده از گفته‏های خود چنین نتیجه می‏گیرد:دربارهء ادبیات می‏باید گفت‏ که آن تنها وظیفه‏ای نیست،بلکه آزمونی و بختی است.دموکراسی،حق،عدالت، اندیشه‏ها و زمینه‏هایی هستند که همواره پیوندی تنگ و ژرف با آفرینش ادبی دارند:

می‏توان گفت که آنه همه از یک تبارند.هرچند این امکان ناخوشایند هست که‏ گفته‏هایم تکراری به نظر بیاید،آنچه را دربارهء«اشیل»گفته‏اتم دوباره یاد می‏کنم.

همان کسی که به آسانی نمی‏توان در او درام‏نویس را از مدافع حقوق بازشناخت و مرز میان این دو را به روشنی نشان داد.دربارهء او،می‏توان گفت که پیش از هر چیز، او کارگزار عدالت بود؛نه کارگزار عدالت یا وزیر دادگستری در دولت و حکومتی، بلکه کارگزار عدالت،برای همهء بشریت...اگر در ادبیات،پرسمانهای دموکراسی، حقوق انسانی،آزادی طرح نشود،ادبیات تنها نزار و بیمار نیست؛بلکه بدین‏گونه، جهت اخلاقی آن با نشانهء پرسشی بزرگ نشان زده خواهد شد.

یکی از زیباترین داستانهای اسماعیل کاداره،«رویدادهای شهر سنگی».او،در این داستان،به زبانی شاعرانه و شورانگیز،از یادمانهای کودکی خویش سخن گفته است:و در اوان جنگ دوم جهانی،آنچه را بر زادگاهش گذشته است،با نگاهی کودکانه اما کاوندوه و باریک‏بین نگریسته است؛و رویدادهای این شهر سنگی را،به شیوه‏ای حماسه‏وار و شگفتاور،با خامهء چالاک و شورآفرین خویش،نوشته و بازنموده است.بخشهایی از این کتاب به«سروادهای‏ بی‏سرود»(شعرهای منثور)می‏مانند،از آن‏گونه که بودلر در«سروده‏های کوتاه و منثور»خود می‏نوشت.

نویسنده،در رویدادهای شهر سنگی،ما را با خود به روزگاران کودکی‏اش باز می‏برد، نیز به درون خانه‏های آلبانی؛تا گوشه و کنارهایشان را به ما بنماید؛و از رسم و راهها،باورها، خرافه‏ها و هنجارهای فرهنگی و اجتماعی سرزمین خویش،سخن در میان آورد؛و ما را به جامعهء سنتی آلبانی که در ویژگیهایی،به جامعهء سنتی ما ایرانیان،در پنجاه شصت سال پیش،می‏ماند، آشنا سازد.

اینک،پارسی کردهء«رویدادهای شهر سنگی»بهادب دوستان ارمغان می‏گردد؛تا مگر سرآغازی باشد بر آشنایی خوانندگان ایرانی با این نویسندهء آلبانیک که در ایران تاکنون‏ ناشناخته مانده است.

آذرماه 1369